

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

سر بلند

## قهر انقلابی چگونه و چه وقت؟

تقریباً تمامی کمونیست‌هایی که خود را مارکسیست لنینیست می‌دانند به انقلاب به شیوه قهر آمیز، یعنی مسلحانه اعتقاد دارند. هر چند این اعتقاد در فرازونشیب‌های سیاست‌های جهانی و فشارهای امپریالیستها گاهی رنگ می‌بازد و به اشکال محافظه کارانه ای اداء می‌شود، اما به هر حال کسی که خود را کمونیست می‌نامد (نه سوسیالیست) نمی‌تواند به صراحت ضرورت "جنگ مسلحانه" را منکر شود.

اما سؤال مهم اینجاست که "جنگ مسلحانه چگونه و چه وقت؟". برای پاسخ دادن به این پرسش باید تعریفی مجدد از قهر انقلابی داد. باید ببینیم با قهر چه مسأله ای را می‌خواهیم حل کنیم و جنگ مسلحانه در انتها در خدمت چه هدفی قرار خواهد داشت؟. کماینکه می‌بینیم جریان‌ات ضد پرولتری مانند مجاهدین و بخش‌های زیادی از سلطنت طلبان نه تنها جنگ مسلحانه را قبول دارند بلکه در مقاطعی هم در مقابل جمهوری اسلامی به آن عمل کردند. بنابراین تنها اعتقاد داشتن به قهر مسلحانه کافی نیست و باید دید که اندیشه پشت اسلحه در خدمت چه هدفی قرار دارد. اینجاست که تعریف مجدد قیام مسلحانه ضروری می‌شود.

به قول مارکس در طول تاریخ مبارزات بشر هرگز هیچ حکومت مستبدی بدون قهر انقلابی به زیر کشیده نشد. اصولاً قدرتهای استثمارگر آنقدر از جایگاهی که در آن قرار دارند منافع خواهند داشت که به هیچ روشی جز روش زور به پائین کشیده نشوند. در حقیقت "زور و قدرت اسلحه" انتخاب طبقه زحمتکش نبوده بلکه استفاده از آن به واسطه تقابل منافی که طبقات دارند بر او تحمیل شده. هر چند بورژوازی از طریق ماشینهای تبلیغاتی خود مرتب در تلاش حقه این دروغ بزرگ است که می‌توان با استفاده از روشهای مسالمت آمیز، پارلمانتاریسم و رفتن پای صندوق های رأی به شیوه متمدنانه ای به حقوق خود رسید. ولی واقعیت تاریخی همواره بر این تأکید داشت که طبقه زحمتکش هیچ زمان نتوانست از طریق روشهای مسالمت آمیز به حق خود برسد. انتخاباتها و صندوق های رأی در هیچ شکلش منافع زحمتکشان را تأمین نکرده و نمی‌کند بلکه تمامی آنها مجموعه ای از ترفندها و توافقات پشت پرده سرمایه داری است که با توسل به آن بتواند دوره تازه ای به استثمار زحمتکشان ادامه دهد.

برای اینکه درک بهتری از روشهای قهر آمیز در به سرانجام رسانیدن انقلاب داشته باشیم باید رجوع کنیم به تجربه های تاریخی جنبش به خصوص در شوروی و چین. انقلاب اکتبر با شورش مسلحانه بلشویک ها به سرانجام رسید اما نکته ظریف اینجاست که اسلحه ها زمانی به کار افتاد که حکومت سقوط کرده بود! در واقع قدرت مسلحانه پس از سرنگونی حکومت و در دفاع از انقلاب بود که به کار گرفته شد. اما چرا اینطور شد؟ چون که کمونیستها قبل از اسلحه با بینش و تفکر خود جامعه را تسخیر کرده

بودند. کل کشور در دست کمونیستها بود و دولت عروسک بی اراده ای بیش نبود و دولت اصلی در درون شوراهای کارگران و دهقانان بود که بر کشور حکمفرمایی می کرد. قبل از اینکه گلوله بلشویک ها سینه حکومت را نشانه بگیرد اندیشه و تفکرشان بود که به هدف اصابت کرده بود. به همین خاطر در ده روز آخر حکومت بورژوازی در روسیه کماکان بحث "شروع جنگ آری یا خیر؟" در میان بلشویکها رایج بود. آنها چرا این بحث را می کردند؟ چون که می خواستند زمانی اسلحه را بیرون بکشند که بدون تردید حرف آخر را بزنند. **با این اوصاف اینکه جنگ مسلحانه چه زمانی باید شروع شود از نکات مهمی است که باید به آن دقت داشت** که در صورت عدم دقت به این مهم و عدم تحلیل درست از شرایط انقلابی می تواند نه تنها نتیجه معکوس به بار بیاورد، بلکه سبب نابودی جنبش شود.

در چین هم مائو تسه تونگ تجربیات بسیار ارزشمندی در زمینه چگونگی پیشبرد جنگ داشت. او هم قبل از رسیدن ارتش خلق به هر محلی ابتداء آنجا را از نظر سیاسی تصرف می کرد. مائو به خوبی می دانست که قدرت اسلحه به تنهایی قادر نیست چیزی را عوض کند بلکه قدرت آتشین سیاسی کمونیستهاست که می تواند رهگیری گلوله های سربی شان را داشته باشد. مائو با شناخت دقیق از فرهنگ و روحیات ملتش توانست عظیمترین جنگ مسلحانه که به مدت سی سال به طول کشید، را رهبری کند. جنگی که در هر مرحله اش درسهای گرانبهائی داشت که هر چه از آن بخوانیم باز هم کم خوانده ایم. مائو با تعریف دوره هائی که ارتش خلق به روستا و شهری می رسید و در رویارویی با تضادهای پیش بینی نشده با مردم برای ما درسهای گرانبهائی از جنگ مسلحانه به یادگار گذاشت که این مقاله جای پرداختن به آنها نیست. ولی بحث اصلی اینجاست که او هم قدم به قدم شرایط را تحلیل کرد و جنگ خود را به پیش برد تا سرانجام توانست بیش از یک میلیارد گرسنه را به زندگی سزاوار انسان برساند. هر چند انقلاب چین هم پس از مدتی به شکست انجامید اما دست آوردهای همان تلاش را می توان امروز در زندگی مردم چین و مقایسه با کشور همسایه اش هندوستان که هم از نظر فرهنگی و هم جمعیت مشابه هستند، دید.

تجارب موفق جنبش در جهان تأکید کننده این مهم است که **برای شروع هر جنگی ابتداء باید شرایط عینی و ذهنی انقلاب در آنجا را به دقت تحلیل کرد.** تا زمانی که جامعه و به خصوص کارگران و زحمتکشان با اهداف کمونیستها آشنا نشده و فاقد آگاهی های طبقاتی خود باشند هیچ جنگی به سرانجام نخواهد رسید، حتی اگر در آن شکوهمندترین فداکاری ها را هم شاهد باشیم باز هم به شکست خواهد انجامید چرا که پشتوانه هر جنگی در وحله اول توده ها هستند. آنها همینطوری به پشتیبانی کسی بر نخواهند خواست بلکه باید بدانند از چه چیزی پشتیبانی می کنند. گاهی هم می دانند اما شجاعت و جسارت لازم را ندارند که همان شناخت "مرحله اعتلای انقلابی" است. مرحله ای که ضرورت برهم زدن سیستم موجود خواسته اول و آخر زحمتکشان شده باشد و برای رسیدن به آن فداکاری و شجاعت به خرج خواهند داد. تا زمانی که کارگران به دنبال اضافه حقوق، اصلاح دستمزدها و ساعات کار و غیره هستند نمی توان به پای اقدام مسلحانه رفت زیرا مطالبات آنان به حدی است که به راحتی از سوی بورژوازی خریداری شده و رودر روی انقلابیون خواهند ایستاد. این مسأله را پس از قیام سال ۵۷ در ایران دیدیم.

واقعه "قیام آمل" توسط "سربداران" هم نمونه خوبی از تحلیل نادرست از موقعیت سیاسی موجود بود. خوشبختانه کتاب "پرند نو پرواز" با صداقت کامل به این مسأله پرداخت و دلایل شکست قیام در آمل را به درستی بررسی کرد. نقاط جنگ چریک شهری با جنگ خلق و تحلیل غلط از روحیه توده ها همه با هم منجر به سرکوب قیام و جانباختن بیش از صد نفر از بهترین فرزندان این جنبش شد. "سربداران" به تصور اینکه با پژواک اولین صدای گلوله های کمونیستها توده ها دسته دسته به آنها بپیوندند و به همراه یکدیگر به سمت تهران حرکت کنند دست به حرکتی زدند که نتیجه اش شکستی دردناک بود. دردناک هم از نظر تلفات و هم از نظر سیاسی. چرا که عدم حمایت

توده ها از جنبش و تنها ماندن آنها در شهر برای کسانی که در رویای پیشگامی يك خلق قدم در چنین راهی گذارند مسأله کوچکی نبود که بتوان به راحتی با آن کنار آمد.

به هر رو بحث بر سر کالبد شکافی تاریخ نیست بلکه مهم رسیدن به این مقوله مهم است که برای شروع هر حرکت مسلحانه ای در درجه اول بستر سیاسی آن باید آماده باشد. حتی چه گوارا هم با ۱۶ نفر کوبا را فتح نکرد بلکه اندیشه چه گوارا مدتها قبل از او وارد کوبا شده بود. کمالینکه در بولیوی همان چه گوارا نه تنها از سوی توده ها حمایت نشد بلکه در تنهائی و شکست و انزوا جانباخت.

در ایران امروز پتانسیلهای قهر و انقلاب در میان مردم وجود دارد اما کافی نیست. آنها با تمام وجود می خواهند از شر جمهوری اسلامی راحت شوند اما مشکل تنها جمهوری اسلامی نیست، بلکه سیستمی است که جمهوری اسلامی ها را بازتولید می کند. این سیستم به هر حال از فرهنگ موجود تغذیه میکند و خود توده ها بستر رشدش هستند. برای شروع جنگی تمام عیار علیه سیستم باید به توده ها پدیده ستم را شناساند. ستمی که از طبقات نشأت گرفته و به سرعت در هیبت تازه ای قد علم می کند. باید آموزش داد که هدف تنها سرنگونی جمهوری اسلامی نیست، کمالینکه در قیام ۵۷ هم سلطنت سرنگون شده بود اما "تخت" دست نخورده باقی ماند و اینبار کسانی بر تخت نشستند که از جنایت دست قبلی ها را از پشت بستند. بنابراین تا زمانی که این آگاهی به درستی در میان توده ها وجود نداشته باشد دست بردن به جنگ نمی تواند مسأله را حل کند، بلکه بایستی اینبار قیامی شکل بگیرد که با مقوله استعمار به طور کلی تصفیه حساب کند که تمام اینها چیزی نیست جز همان "انقلاب با خصلت کارگری و جهت گیری به سوی سوسیالیسم".

جنگ توده ها علیه ستم اجتناب ناپذیر است و معمولاً خارج از اراده هر گروه و سازمان سیاسی پیش خواهد آمد، ولی نقش پیشتاز و پیشگام اینجاست که این جنگ را هدف مند کند. وظیفه پیشگام است که جنگ را به عنوان یگانه راه رهایی در میان توده ها فراگیر کند. وظیفه پیشگام این است که جنگی را رهبری کند که توده ها منافع خود را در جنگ قدم به قدم ببینند. آنها اگر در قیامهای مسلحانه فقط خون و قتل و نابودی ببینند به سرعت خسته خواهند شد و در مقابل انقلاب خواهند ایستاد پس باید جنگ با خود نشاط و زندگی را هم به همراه داشته باشد. توده ها باید منافع جنگ را در زندگی روزمره خود حس کنند و نتیجه اش را در سفره های شام و نهارشان ببینند. نمی توان از همه آنها انتظار فداکاری تا حد جانباختگی را داشت بلکه باید به آنها نشان داد که جنگ می تواند برایشان زندگی، رفاه و آسایش به همراه بیاورد. اما چگونه؟ چگونه جنگ قادر است بدون رسیدن به پیروزی نهائی آسایش را به توده ها هدیه کند؟ تنها به يك روش، "جنگ خلق".

در جنگ خلق ارتش توده های کمونیستها قادرند در هر منطقه ای که در اختیار خود دارند نمونه های سوسیالیسم را به درستی به توده ها نشان دهند. هر روستا و شهری که آزاد شود شوراها را کارگران و سایر زحمتکشانشان دایر می گردد و همینها ثبات پیروزی ها را تضمین میکند چرا که اگر قبل از آن پیشگام بود که دست به اسلحه برده بود اما از آن به بعد این توده ها هستند که به هر قیمتی از دست آوردهایشان پاسداری خواهند کرد. نمونه های این روش جنگ مسلحانه در نپال، پرو، مکزیک و کشورهای آمریکای لاتین سالهاست که وجود دارد. هر چند که نمی توان هیچکدام از آنها را الگو برای ایران قرار داد اما می توان از تجارب شان استفاده کرد، به هر حال تاریخ مبارزات طبقه کارگر تا به امروز نشان داده که جنبش های چریکی توانستند در برهه هائی سبب تهییج روحیه رزمندگی توده ها شوند اما هرگز و در هیچ نقطه ای از جهان منجر به انقلاب نشدند. جنگ مسلحانه در صورتی به ثمر خواهد نشست که با پشتوانه عظیم توده ها همراه بوده و خط سیاسی رهبری کننده اش فاقد کوچکترین عنصر رفرمیسم باشد که هر نشانه ای از رفرمیسم در درون جنبش های مسلحانه به معنی مرگ آن خواهد بود.

در خاتمه

جنگ ضرورت است. بدون دست بردن به اسلحه نمی توان حکومتی مانند جمهوری اسلامی را ساقط کرد. بدون اسلحه نمی توان از انقلاب پاسداری کرد. ولی برای شروع هر جنگی ابتداء باید زمینه های آن را فراهم آورد. جنگ ادامه سیاست است. پس ابتداء همان سیاست و یا ایدئولوژی است که باید به مثابه سفیر آزادی عمل کند. اسلحه به تنهایی تکه های آهن است و آن اندیشه ای که پشت آن قرار گرفته، مهم و تعیین کننده است.

برای شروع مقدمات قهر انقلابی باید اندیشه "قهر" را در میان توده ها ترویج نمود. با انتقال تجربیات جنبش، با شایعه ساختن، با تأیید اقدامات قهرآمیزی که در داخل کشور صورت می گیرد، با قبول مسؤلیت، با تحسین شجاعانه مبارزات قهر آمیز کمونیستها در سراسر جهان .... با اینها می توان اندیشه قهر را در جامعه رواج داد و تمام اینها زمانی می تواند انجام پذیر باشد که کمونیستها خودشان از محافظه کاری دست بردارند. توده ها وقتی می بینند کمونیستهایی که قهر مسلحانه را به عنوان بخشی از ایدئولوژی قبول دارند اما از ترس جو موجود در جهان جرأت به زبان راندنش را ندارند نه تنها به هیچ فراخوانی لبیک نمی گویند بلکه به درستی هم خواهند گفت که "یکسری نشستند در اروپا و جرأت ندارند حرف قیام مسلحانه را بزنند و به ما می گویند لنگش کن!!"

#### یادداشت:

ضمن ابراز امتنان از سایت اعتراض که نوشته ارزشمند "سربلند" را برای ما فرستاده است، باید یاد آور شویم که همان طوریکه "سربلند" خود نیز از اهمیت تحلیل شرایط عینی و ذهنی کشور معینی یاد دهانی نموده است، ما را عقیده بر آن است که همین تحلیل از شرایط عینی و ذهنی مشخص باید به کمونیست ها این توانائی را ارزانی دارد که با حرکت از یک تحلیل درست و همه جانبه، چگونگی و چه وقتی دست بردن به اسلحه را معین دارند.

چه با تمام اعتبار و اهمیتی که فعالیت سیاسی در پروسه تکامل و پیشرفت یک انقلاب دارد نباید این نکته را نیز فراموش نمود، که آن تقدم و اعتبار، بیشتر از آن که زمانی باشد، منطقی می باشد، در غیر از آن هیچگاهی "مائو" نمی گفت که "حزب را می توان با تفنگ به وجود آورد، همانطوریکه ارتش سرخ این کار را در شمال انجام داد". از آن گذشته وقتی ما در کشور خاصی مانند افغانستان در اوضاع کنونی می اندیشیم و همپراز با نیروهای اشغالگر موجودیت ارتجاع مسلح را نیز در روستا شاهد هستیم، و این را هم می بینیم که تشبث به هر نوع کار سیاسی در روستا مستقیماً متناسب است با میزان تفنگی که یک نیروی انقلابی در اختیار دارد، ضمن آنکه اهمیت تحلیل شرایط عینی و ذهنی مشخص بیشتر از پیش هویدا می گردد، درک دیالکتیکی از سه سلاح خلق در همچو نبردی از ما می طلبد تا متوجه تقدم منطقی ایجاد حزب که به تعبیر دیگر اولویت کار سیاسی را می رساند، شده و رابطه دیالکتیکی متقابل سه سلاح را از یاد نبریم.

این تجربه ایست که در جریان جنگ ضد اشغالگران روسی، نیرو های انقلابی افغانستان بدان دست یافته اند که باید بدان توجه بیشتر صورت گرفته، اهمیت تاریخی آن جایگاه اصلی خویش را حاصل نماید

به آرزوی پیروزی خلقها در نبرد های دورانساز شان

اداره پورتال AA-AA